

آنان برای سرمایه کشته شدند

اینان برای سرمایه کشته می‌شوند

محمد قراگزلو

Mohammad.QhQ@Gmail.com

در آمد صفر

اجلاس اخیر ناتو در لیسبون بر محور تصمیمات مهم سیاسی نظامی به منظور حل بحران افغانستان متمرکز بود. در این اجلاس حامد کرزای یکی از صحنه گردانان سیرکی بود که گویا قرار است تا اطلاع ثانوی حضور اشغالگران امپریالیست در افغانستان را توجیه کند و برای نسل کشی این نیروها جشن بگیرد. شکست ارتش آمریکا و متحدانش در افغانستان و عروج مجدد یکی از دست راستی ترین جنبش های سیاسی معاصر (طالبان) یک بار دیگر موبد این نکته است که دخالت امپریالیستی در امور داخلی کشورها هرگز به تحولات دموکراتیک منجر نشده است. از ویتنام تا عراق به درستی این مدعا گواهی می دهند و افغانستان سند تاریخی دیگری برای یک جنایت مهیب امپریالیستی ست که سوگمندان با خاموشی و سکوت جریان ها و افراد چپ و ترقی خواه توأم شده است. البته از کسانی که هر گونه مبارزه ی ضد امپریالیستی را به رقابت های بی هوته ی دوران جنگ سرد پیوند می زنند و تقابل با " ارتجاع پیشا سرمایه داری " را در اولویت مبارزه ی کارگران و زحمت کشان قرار می دهند و اساسا مبارزه با امپریالیسم را - که به زعم حضرت شان دست کم در قیاس با ارتجاع " مدرن " است - بایگانی کرده و عملا به خدمت نهادهای سرمایه داری جهانی در آمده اند انتظاری نیست. در این مقاله روی سخن ما با طبقه ی کارگر و زحمت کشانی ست که فرزندان شان گروه گروه در مسلخ بورژوازی جهانی قربانی می شوند.

درآمد یک

جان واکر لیند نام آشنایی در جهان سیاست نیست. از او کتاب، مقاله یا مصاحبه‌ی منتشر نشده است. هفته-ی گذشته (۸ نوامبر ۲۰۱۰) مطلع شدم، فرانک لیند (پدر جان) در سکوت مطلق ناشی از آلزایمر همسرش (مادلین) بار دیگر از بی‌گناهی و درخواست و آزادی فوری پسرش سخن گفته است. این خبر حتا به اندازه‌ی جفت‌گیری دو پاندا در اندونزی انعکاس رسانه‌ی نداشت. حالا خانم مادلین خاموش‌تر از سال‌های پیش، توان اندیشیدن به کودکی پسرش را نیز از دست داده است.

درآمد دو

- ژنرال مک‌کریستال به دلیل انتقاد از "بی‌عرضه‌گی" سیاستمداران کاخ سفید برکنار می‌شود...
- ژنرال دیوید پترائوس از سوی اوباما - گیتس به ۳۰ هزار نیروی تازه رفته به افغانستان می‌پیوندد...
- موتور نظامی قدرت‌مندترین ارتش جهان در افغانستان به روغن سوزی افتاده است...
- دولت برآمده از توافق اجلاس بُن (حامد کرزای) روزبه‌روز در فساد بیش‌تری غوطه می‌خورد...

● بر شدت ترانزیت مواد مخدر و حدت تروریسم سلفی افزوده شده است و از خاورمیانه تا شرق دور و غرب نزدیک در وحشت می‌لرزد...

● ویروسی که آزمایشگاه‌های امنیتی، نظامی و سیاسی ایالات متحده با همکاری دولت‌های پاکستان، عربستان، امارات و ایران (تحت عنوان گروه‌های جهادی) ساخته بودند تا ارتش اردوگاه کمونیسم بورژوازی شوروی را به استهلاک کشد، حالا پس از فرو ریختن منهن به پادتن‌های آزمایشگاه‌های مادر، مقاومت نشان می‌دهد.^۱

● افغانستان (و عراق) روی دست آمریکا مانده و لحظه به لحظه ارتش این کشور را با تمام هزینه‌های هنگفت مالی مانند مردابی بی‌انتهای در خود فرو می‌کشد. طالبان در حال عروج است و دولت شکننده و فاسد حاکم؛ بر بخش‌های گسترده‌ی از جنوب (مرز پاکستان) کمترین تسلطی ندارد.

با این دو درآمد کوتاه باید دانسته آمده باشد که معمای جان واکر لیند گم‌نام، با کلید افغانستان رمزگشایی می‌شود. افغانستان البته هانوی نیست و آنان که علیه ارتش آمریکا اسلحه گرفته‌اند و با جسارت (و پول و اسلحه‌ی اهدایی؟) می‌جنگند ویت‌کنگ نیستند. جنگی‌ست از هر دو سو به غایت ارتجاعی که دودش به چشم زحمت‌کشان به خاکستر نشسته‌ی افغانی می‌رود و با قفل شدن جبهه‌ها، بعید به نظر می‌رسد که در آینده‌ی قابل پیش‌بینی آمریکا بتواند از این بحران خودساخته خارج شود. مضاف به این‌که **افول هژمونی و سقوط اتوریته‌ی نظامی آمریکا** - که از تبعات بحران اقتصادی جاری‌ست و در کنفرانس اخیر جی ۲۰ در سئول خود را نشان داد- اساساً امکان پیروزی در افغانستان را به صفر رسانده است. (در افزوده: من در کتاب سر و ته زده شده‌ی **"ظهور و سقوط بنیادگرایی در افغانستان"**، ۱۳۸۶، تهران: قصیده‌سرا؛ کوشیده‌ام جریان شکل‌گیری القاعده را به لحاظ بین‌المللی، تاریخی و ایدئولوژیک بشکافم و در این مجال مجمل به اجمال نیز نمی‌توانم آن مبحث را بازسازی کنم)

سرباز ایدئولوژی یا پیاده نظام سرمایه؟

در میان نیروهای رزمنده طالبان و القاعده افرادی با ملیت‌های مختلف دیده می‌شوند. مصری، تونسی، یمنی، سوری، سودانی، اردنی، مراکشی، فیلیپینی، چینی (منطقه‌ی سیان کیانگ)، الجزایری، پاکستانی، دو رگه‌های آلمانی - مراکشی و غیره. اما تاکنون گزارش دقیقی از حضور شهروندان آمریکا در صفوف پیش گفته ارایه نشده است. جان واکر لیند اولین مورد بود. جانی، جوانی خوش‌چهره از خانواده‌ی کاتولیک، در ۱۷ سالگی برای همیشه دوست دخترش (لیزا کوربت انگلیسی تبار) را در جریان **تغییر ایدئولوژی خود** گذاشت و از او خواست که برای همیشه فراموشش کند. اصرار لیزا - که سخت دل-بسته‌ی شیطنت‌های جانی بود - راه به جایی نبرد و در نتیجه‌ی تلخی مکرر جانی، دخترک رمیده خاطر به سوی سرنوشت نامعلوم خود رفت. با خاطره‌ی عشقی ناکام.

ابوزبیده را می‌شناسید؟ این فرد ابتدا رابط گروه راعد حجازی (از افراد القاعده‌ی اردن ۱۹۹۸) بود و وظیفه داشت که عرب‌های استشهادی را به اردوگاه نظامی آموزشی افغانستان جلب کند. در این اردوگاه‌ها عملیات با مواد منفجره و بمب‌های مهار شونده، آموزش داده می‌شد. ابوزبیده و معاونش جعفر عمرشعبانی از طراحان اصلی ترور احمدشاه مسعود بودند. او پس از عملیات ۱۱ سپتامبر تا حد وزیر امور خارجه‌ی القاعده ارتقاء یافت و وظیفه‌ی ارتباط با گروه‌ها و افراد بنیادگرا در کل جهان را - به همراه تیمش -

سامان‌دهی کرد. این ارتباطات با توجه به رشد سریع تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات الکترونیکی به سرعت جواب داد و جوانانی از کشورهای غربی به صفوف اسلام سیاسی ذوب شده در میان افغان‌العرب‌ها پیوستند. یکی از این جوانان جان واکر لینگ بود که پس از پیوستن به القاعده تغییر ایده‌نولوژی مذهبی داد و نام خود را عبدالحمید برگزید.

تنها خبری که در مورد جان آمده - تا آنجا که نگارنده مطلع است - به گزارش ۲۵ ژانویه‌ی جریده‌ی فاینشال تایمز (۲۰۰۲) باز می‌گردد. بنا بر این گزارش نه چندان دقیق جان واکر آمریکایی، بیست ساله، فرزند دوم مادلین و فرانک لینگ به خانوادگی کاتولیک با فرهنگ نسبتاً مرفه تعلق داشت. سال‌های جوانی جان در واشنگتن سپری شد و پس از انتقال پدرش به مارین کانتی در سال ۱۹۹۲ به دبیرستان شمیسکال رفت. جانی از طریق نت با زنده‌گی مالکوم ایکس آشنا شد و به تدریج به مطالعات اسلامی روی کرد. پس از ترک مدرسه و زمانی‌که از لیزا کوربت زیبا و پر شور فاصله گرفت، ساعات طولانی به مسجد کوچکی در مجاورت شهر دور افتاده‌ی افلنت می‌رفت. او در این مسجد با دوستان تازه‌ی آشنا شد. عبدالله نانا یکی از ایشان و از مرشدان جانی بود.

نیاز به هویت مشترک

آزادی فعالیت مراکز و مساجد اسلامی در یک برهه از تاریخ ایالات متحده سخت قابل تامل است. این امر پس از فروپاشی دیوار برلین و پایان جنگ سرد قوت گرفت. امپریالیسم آمریکا برای توجیه یک جانبه‌گرایی میلیتاریستی خود محتاج جای‌گزین مناسبی برای کمونیسم اردوگاهی بود. ماجرای آشنایی جان واکر لینگ و عبدالله نانا را فراموش نکنید، تا یادم نرفته است، این مولفه را کمی بشکافم (امیددارم این فلش بک‌ها؛ فیلم‌های سرگیجه‌آور دیوید لینچ - مثلاً جاده‌ی ماله‌لند - را تداعی نکند).

واقعیت این است که باز تولید القاعده و اعلان جنگ به آمریکا و مسیحیان و یهودیان (کفار؟) بهترین فرصت برای احیای "هویت مشترک" رو به زوال غرب بود. این هویت مشترک - که بنیادش بر باد است - همواره نیاز مبرم فلسفی، اجتماعی، فرهنگی و البته سیاسی آمریکا بوده است. (به فرضیه‌ی هویت‌های تمدنی هانتینگتون نگاه کنید). روزگاری امپریالیسم آمریکا، خطر "کمونیسم" را زیر بنای ایجاد این هویت مشترک ساخته بود. مبارزه با هر چه رنگ سرخ داشت - از ویتنام هوشه‌مینه تا کوبای کاسترو - چه - از یک سو می‌توانست غرب را حول یک محور مشترک متحد کند و از سوی دیگر به کارتل‌ها و تراست‌ها و الیگارشی‌ها این اطمینان خاطر سخاوت‌مندان را ببخشد، که هر جریان رادیکال، سازمان چپ و اتحادیه‌ی کارگری داخلی و خارجی را می‌توان تحت عنوان جاسوسی برای مسکو و سرخ‌های دیگر نابود کرد.

فروپاشی کمونیسم بورژوازی اگرچه این فرصت را از سرمایه‌داری غرب گرفت، اما آنان پیش از عروج یلتسین، آلترناتیو مناسب را ساخته بودند: اسلام سیاسی سلفی

در ۲۵ ژانویه‌ی سال ۱۹۹۵ - سه سال پس از فروپاشی کامل شوروی - ویلی کلاوس (دبیر کل اسبق ناتو) در جریان اجلاس سالانه‌ی این سازمان در مادرید، به تبیین استراتژی پیمان ناتو برای قرن بیست و یکم پرداخت و در پاسخ منتقدی که به ادامه‌ی حیات این پیمان بعد از سقوط شرق اعتراض کرده بود، چنین گفت:

«در گذشته خطری که آمریکا و اروپا را تهدید می‌کرد از شرق بود. این درست که خطر کمونیسم عملاً منتفی شده است، اما خطر بزرگتری در حال به چالش کشیدن امنیت ملی ماست. به مصر، لیبی،

مراکش، الجزایر، ایران و افغانستان بنگرید. دیر یا زود شمال آفریقا در بستری از بنیادگرایی اسلامی خواهد غلتید. با توجه به پیوندهای گسترده‌ی تجاری و غیره میان شمال آفریقا و کشورهای جنوب اروپا از یکسو و اقلیت قابل توجه مسلمان در اروپا از سوی دیگر، در آینده قاره‌ی اروپا با میلیون‌ها مسلمان بنیادگرا مواجه خواهد شد که ثبات و مجموعه‌ی تمدنی را تهدید خواهد کرد. افغانستان و عراق یک تهدید بالفعل است.»

دیپلماسی بیگانه‌هراسی، دشمن‌تراشی و محاصره‌اندیشی همواره گفت‌وگویمان غالب نظریه‌پردازان آمریکایی بوده است. ایالات متحده برای توجیه این دیپلماسی از یک طرف تمام تلاش خود را برای فروپاشی کمونیسم به بن‌بست رسیده اردوگاهی به کار بست و در همه جا سرخ‌ها را سرکوب کرد و از طرف دیگر به رشد مراکز تبلیغ دینی (اسلامی) در هر کجا که ممکن بود کومک کرد. ایالت کالیفرنیا، محلی مناسب برای رشد باکتری‌هایی بود که بعدها به بدنه‌ی افغانستان و عراق پیوند خوردند.

بلوغ یا بلاهت فکری جان؟

گفتیم که جان واکر به مسجد کوچکی در شهر دور افتاده افلنت می‌رفت. هفتصد سال پیش حافظ شیراز از خانقاه (مسجد) به می‌خانه (محل شعور و آگاهی) رفته بود:

ز خانقاه به می‌خانه می‌رود حافظ مگر ز مستی زهد و ریا به هوش آید

اما در اواخر هزاره‌ی دوم آمریکاییان برای فرار از شبح سرخ جوانان را از می‌خانه‌های نیم بند به مساجد تاریک سلفی‌گری می‌فرستادند. *ساده‌لوحی ست اگر کسی گمان آند که کل این پروسه دور از چشمان نهادهای امنیتی و مراکز نظریه‌پردازی ایالات متحده صورت بسته است.*

عبدالله نانا – از دوستان جان واکر لیند – دوران گرایش وی به اسلام سیاسی را چنین بیان می‌کند:

«او آرام، خجول و از نظر من *مسلمانی واقعی* بود. او سایر ادیان را نیز مورد بررسی قرار داده و بر اساس میل و انتخاب شخصی به اسلام گرویده بود.»

جان واکر، متولد ۱۹۸۱ در سال ۱۹۹۷ به اسلام گروید و نام عبدالحمید را برای خود برگزید. او والدینش را وادار کرد هزینه‌ی سفرش به یمن را تامین کنند. جایی که او با ثبت نام در مدرسه‌ی مذهبی به فراگیری زبان عربی و علوم اسلامی مشغول شد. فرانک لیند پدر جان می‌گوید که او در ابتدا تمایلی نداشت به فرزندش اجازه دهد عازم یمن شود اما شور و اشتیاق جان او را تحت تاثیر قرار داد. شور و اشتیاقی که کاتولیک‌های مومن و متعصب را در خاطر او متجلی می‌کرد. پس از عزیمت جان به یمن، والدین او مدتی از هم جدا شدند. او پس از مدتی برای دیدار والدینش به کالیفرنیا بازگشت اما پس از مدت کوتاهی برای ادامه‌ی فراگیری علوم اسلامی عازم پاکستان شد و از یک مدرسه‌ی آموزش مذهبی پاکستان سر درآورد، جایی که سنگ بنای روابط او با گروه‌های بنیادگرا گذاشته شد. جان واکر عاقبت برای شرکت در جهاد افغانستان راهی آن کشور شد و چنان‌که ضمن یکی از بازجویی‌های اولیه گفته است، بین انتخاب گروه‌های مبارز کشمیری و گروه صفوف طالبان در افغانستان حق انتخاب داشته است که او پیوستن به طالبان را بر می‌گزیند... جان واکر لیند در پی پشت سر گذاشتن دوره‌ی آموزش هفت هفته‌ی در یکی از اردوگاه‌های آموزشی القاعده در افغانستان و فراگیری فنون نظامی و جنگ چریکی وارد کارزار می‌شود.

جان واکر – با نام مستعار عبدالحمید – یکی از ۸۶ عضو القاعده بود که در نبرد قلعه جنگی به اسارت نیروهای جبهه‌ی ائتلاف شمال در آمد.

نبرد قلعه جنگی

جوانی قد بلند و نسبتاً لاغر اندام با پای برهنه و لباس مندرس سیاه، در حالی که دست‌هایش با بند پارچه‌یی از پشت بسته شده و پای راست و دست چپش باند پیچی شده بود. چهره‌اش را سیاه کرده بود، اما با کنار زدن سیاهی‌ها چهره‌ی یک جوان بیست ساله‌ی آمریکایی هویدا شد. هنگامی که وی را همراه ده، دوازده هم‌رزم مجروح دیگرش – که اغلب عرب بودند – پشت کامیون انداختند تا به بیمارستان انتقال دهند حاضر شد با پاسخ دادن به چند سوال کالین سالوی خبرنگار نیوزویک، جزییات بیش‌تری از هویت خود را آشکار کند. نام واقعی عبدالحمید، جان واکر لیند است. در واشنگتن به دنیا آمده اما عمر خود را در ایالات مختلف آمریکا گذرانده است. شانزده ساله بوده که مسلمان شده، سپس به پاکستان رفته تا به مطالعات اسلامی بپردازد. در آن جا بود که با مدرسان طرفدار طالبان آشنا می‌شود و افکار و آرای این نهضت توجه‌اش را جلب می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که طالبان تنها حکومتی در جهان است که عملاً به احکام شرع اسلام پای‌بند است. سرانجام تصمیم می‌گیرد به یاری این تنها حکومت اسلامی جهان بشتابد. هنگامی که خبرنگار نیوزویک از او پرسید که آیا با حملاتی که روز یازدهم سپتامبر به آمریکا شد موافق است یا نه؟ مکتی کرد و گفت:

«این سوال، پاسخی طولانی و پیچیده می‌طلبد، من دو سه روز است که غذا نخورده‌ام و ذهنم برای این‌که جواب درستی بدهم کار نمی‌کند!»

اما خبرنگار نیوزویک به کمک نیروهای افغانی آن قدر او را تحت فشار قرار داد تا سرانجام این پاسخ را شنید: «بله، با این حمله موافقم!»

در طی دو هفته‌یی که قندوز در محاصره‌ی نیروهای جبهه‌ی ائتلاف شمال بود، عبدالحمید تمام مدت در کنار نیروهای طالبان جنگید. سرانجام طالبان در ازای تحویل جنگجویان خارجی‌اش توانستند جان سالم از معرکه در ببرند و قندوز را تحویل نیروهای ژنرال دوستم بدهند. عبدالحمید (جان واکر لیند) همراه با پانصد نفر دیگر به اسارت درآمد. هنگامی که آن‌ها را به قلعه جنگی منتقل می‌کردند دو نفر از نیروهای طالبان نارنجک‌هایی را که زیر لباس خود پنهان کرده بودند پرتاب کردند و دو نفر از نیروهای دوستم را کشتند. به تلافی این عمل، اسرا تمام شب را گرسنه و تشنه در اعماق سیامچال سر کردند. دو مامور C.I.A که از همه‌ی اسرا عکس و فیلم می‌گرفتند متوجه نشدند که عبدالحمید هم وطن خود آنان است. آنان قرار بود از همه بازجویی کنند. در این بین به سبب کاردها و نارنجک‌هایی که بعضی اسرا در لباس خود پنهان کرده بودند اوضاع به هم ریخت. اسرا توانستند عده‌یی را خلع سلاح کنند و شورش آغاز شد. در این شورش گلوله‌یی به پای عبدالحمید اصابت کرد. دو مامور C.I.A به دست اسرا افتادند، آنان‌ها را تا حد مرگ کتک زدند و یکی را کشتند. دیگری به کمک چند پزشک افغانی صلیب سرخ و کماندوهای آمریکایی موفق به فرار شد. نیروهای آمریکایی با تمام قوا به قلعه جنگی حمله و آن‌جا را بمباران کردند. قلعه کاملاً در هم کوبیده شد. بعد نیروهای ژنرال دوستم گازوئیل روی ساختمان قلعه پاشیدند و آن را آتش زدند. هنگامی که مطمئن شدند همه کشته شده‌اند، تعدادی از نیروها وارد قلعه شدند، غافل از این که هنوز صد نفری زنده هستند که به مقابله با آنان برخیزند. بار دیگر درگیری شروع شد. نیروهای ژنرال دوستم یک بعدازظهر کامل را به سرکوب اسرا با اسلحه‌ی سنگین پرداختند. فردای آن روز روی قلعه سیلاب

گشودند. اسرا یک شب در آب سرد و یخ زده سر کردند. سرانجام تنها چیزی که برای آنان باقی ماند یک تفنگ و پانزده گلوله بود. صبح که رسید از قلعه جنگی جز ویرانه‌یی شناور در آب و جنازه‌هایی که روی آب افتاده بودند چیزی باقی نمانده بود. عبدالحمید که از معدود زنده ماندگان بود پاسپورت آمریکایی‌اش را در همین ویرانه‌ها جا گذاشت. او را نیز به آمریکاییان تحویل دادند.

جان واکر پس از انتقال به آمریکا در برابر قاضی عالی فدرال در دادگاهی در ویرجینیا حاضر شد و دادخواستی مشتمل بر ده اتهام متناسب به وی قرائت شد که مهم‌ترین این اتهامات پیوستن وی به شورشی فراری اسامه بن لادن و طالبان با هدف مبارزه‌ی ضد آمریکایی بود. همکاری برای قتل اتباع آمریکایی و همکاری با سازمان‌های تروریستی خارجی از جمله اتهامات او بود که در صورت اثبات می‌توانست به صدور حکم زندان ابد منجر شود. هر چند اگر اتهام اصلی او یعنی خیانت به آمریکا اثبات می‌شد. برخی اعتقاد داشتند ممکن بود برای واکر مجازات مرگ در نظر گرفته شود. جان واکر به ۲۰ سال زندان در گوانتانامو محکوم شد.

جان اسکرافت (دادستان وقت کل آمریکا) که در مورد اتهامات جان واکر لیند با روزنامه‌ی یواس تودی گفت و گو می‌کرد اذعان داشت:

«او داوطلبانه و خود خواسته به اردوگاه تعصب و بنیادگرایی پیوست و در سر سپرده‌گی به تروریست‌ها هرگز دچار تزلزل و تردید نشد. تروریست‌ها جان واکر لیند را وادار به همکاری نکردند بلکه او بود که تروریست‌ها را انتخاب کرد...»

قربانیان سرمایه یا مقتولان سنت - مدرنیته؟

ماجرای جان واکر لیند تلخ است. درست مانند ماجرای *مُثله شدن دختری به نام عایشه*. درست مانند هزاران انسان انتحاری که همه روزه خود را با کمربندهایی از باروت در افغانستان و عراق و پاکستان و لبنان منفجر می‌کنند. قربانیان هر دو طرف سربازانی هستند که به فرمان سرمایه آواره و از خود بیگانه شده‌اند. اینان قربانی ایده‌ولوژی‌های مختلف دینی و مذهبی نیستند. ظاهر قضیه چنین است که فی‌المثل در افغانستان و عراق و... جریانی سنت‌گرا (طالبان و القاعده و...) علیه نظامی مدرن (ایالات متحده و غرب) می‌جنگد، اما واقعیت ماجرا چنین نیست. سی سال پیش در آستانه‌ی سقوط دولت نجیب الله نیز چنین نبود. همه‌ی سربازانی که با کومک‌های مالی تسلیحاتی و امنیتی آمریکا، عربستان، امارات، پاکستان و ایران به فرمان گروه‌های جهادی - از ربانی و احمد شاه مسعود گرفته تا حکمت‌یار - علیه نیروهای نظامی شوروی می‌جنگیدند، قربانی سرمایه بودند. سربازانی که بر پیشانی کلاهشان ستاره‌ی سرخ خودنمایی می‌کرد، نیز قربانی چهره‌ی دیگری از سرمایه (کمونیسم بورژوایی) بودند. هیچ کدام از جنگ‌های منطقه‌ی خاورمیانه، جنگ میان سنت - مدرنیته یا استبداد شرقی - دموکراسی لیبرال نبوده است. به ترکیب صوری دخترانی که با تی‌شرت‌های زرد رنگ آرم حزب الله را بر سینه و بازو و پشت‌شان تتو کرده‌اند بنگرید و دعاوی حسن نصرالله را دوباره مرور کنید. آن دختران زیبا و اولترا مدرن - که تصاویرشان در نت فراوان است - علی‌القاعده نباید به آن اسلام‌گرایی کلاسیک حزب‌الله لبنان همگرایی داشته باشند. اما دارند. در صفوف حماس و فتح نیز چنان دختران مدرنی به اندازه‌ی کافی یافت می‌شوند. در جریان انتخابات دهم ریاست جمهوری اسلامی ایران نیز چنین دخترانی فراوان بودند. در هر دو کمپین. ماجرا بر سر این نبوده که موسوی مدرن و غرب‌گراست و احمدی‌نژاد سنتی‌ست و متمایل به اصول و مبانی شرقی. اصل دعوا بر سر نحوه‌ی انباشت سرمایه بود. دعوا سر شیب تند یا کند انباشت بود و جماعتی در خیابان

بی‌خبر از همه جا آمده بودند *رای‌شان را از کسی پس بگیرند که خود رای‌اش را به سود صندوق انباشت سرمایه به شیوهی کارگزارانی - مشارکتی انداخته بود*. در ایران ماجرای نزاع سنت - مدرنیته از شکل بندی مشروطه، آغاز پارلمانتاریسم، ظهور اقتصاد سیاسی بورژوازی (بازار) و گذار از سنت‌های متحجر قاجاری، عبور کرده و مانند هر جای دیگری از جهان، به تضاد کار - سرمایه ختم شده است. دیکتاتوری بورژوازی (با هر میزان میلیتاریسم) با لیبرالیسم بورژوازی (با هر درجه از آزادی‌های فردی) در نهایت هدفی جز انباشت سرمایه را دنبال نمی‌کند و همه در کنار هم برای زدن منافع طبقه‌ی کارگر - به هر میزان که بتوانند - ایستاده‌اند.

جنگ ناکام در جی 20

به ترکیب دولت‌های عضو G20 بنگرید. از عربستان که حکومتش به شیوهی ما قبل تمدن و کاملاً عشیرتی شکل بسته و زنان از حق رانندگی و پوشیدن کفش رنگی؟! محرومند (پارلمان پیشکش) و ترکیه‌ی "عدالت و توسعه‌ی" طیب اردوغان که زمانی بوق سکولاریسم آتاتورکی‌اش گوش‌مان را کر کرده بود تا آمریکا و فرانسه و آلمان (کل اتحادیه‌ی اروپا) و روسیه به ساده‌گی متحد شده‌اند. در کنار این بلوک عظیم سرمایه‌داری، چین با حزب کذایی "کمونیست" و کثیف‌ترین نوع سرمایه‌داری دولتی - هند با "دموکراسی پلورال"؟! همچون سگ‌های هار دندان خود را برای دریدن تن و جان کارگران و زحمت‌کشان جهان تیز کرده‌اند. واقعیت این است که زمانی سرمایه‌داری برای حل بحران‌های سیکلیک خود به جنگ‌های جهانی - به منظور آب کردن اضافه تولید و... - روی می‌کرد. اما حالا آن جنگ‌های نظامی جای خود را به نبردهای پیچیده‌ی اقتصادی در حوزه‌های مختلف داده است. حالا اوپاما به هند می‌رود تا برای مقابله با ارزان سازی یوان و تقابل با سیل صادرات چین، یارگیری کند.^۲ جی بیست (هفته‌ی دوم نوامبر ۲۰۱۰) بی‌نتیجه تمام می‌شود. بیانیه‌ی متکی به "ارزش‌زدایی پول ملی" به جای حمله به "پایین نگه داشتن ارزش پول ملی" قادر به حل مشکلات فزاینده‌ی سرمایه‌داری نخواهد بود. دوران بلوک‌بندی‌های جدید با افول هژمونی اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا شروع شده است. اگر در گذشته تقسیم جهان با جنگ و خون-ریزی همراه می‌شد، حالا این جنگ‌ها به شکل "ریاضت اقتصادی" و حشیانه‌ترین شیوهی قتل‌عام زحمت-کشان را در دستور کار خود قرار داده است. همه‌ی کسانی که در این جنگ‌ها به خاک و خون می‌غلطند و در فلاکت و فقر و بی‌کاری از پا در می‌آیند، قربانیان تهاجم سرمایه هستند.

جنگی که جان واکر لیند در آن شرکت کرده بود، مانند جنگ کنونی آمریکا - چین، جنگ بر سر نحوه‌ی انباشت سرمایه بود.^۳ آنانی که در جنگ‌های جهانی اول و دوم، جنگ‌های ویتنام و کُره و عراق و افغانستان ناگزیر به جبهه‌ها رفتند و کشته شدند، زحمت‌کشان جبهه‌ی کار بودند که لاجرم برای بقای سرمایه می‌جنگیدند، و اینانی که امروزه دسته‌دسته بی‌کار می‌شوند رفقا و هم طبقه‌ی‌های آنان هستند، که این بار در جبهه‌ی دیگر (بی‌کاری و فقر) به قتل می‌رسند. نتیجه‌ی جنگ و رقابت اقتصادی گورستان-هایی‌ست که شقایق‌هایش با خون کارگران، سرخ شده.

پی‌نوشت:

۱. احسان نراقی که برخلاف جان واکر لیند "پروفیسور"! شناخته شده‌ی‌ست و در مشاوره دادن به اعلیحضرت و علیا حضرت تا بنیاد باران محمد خاتمی مرزی نمی‌شناسد، اساساً القاعده را محصول مارکسیسم می‌داند. درست مثل این‌که حضرتش مدعی شود مرلین مونرو و خواجه‌ی سیاه‌پوست از تبار یان اسمیت سفیدپوست بوده است.

۲. اوباما در هند قراردادی بالغ بر ۵/۸ میلیارد دلار امضا کرد. به منظور فروش هواپیماهای باری نظامی C17 به هند. دولت آمریکا امیدوار است از طریق فروش تسلیحات به هند نه فقط ارتش این کشور را آمریکانیزه کند، بلکه به دو هدف دیگر نیز دست یابد: یکی با سود این فروش اسلحه نزدیک به ۲۲ هزار شغل جدید ایجاد کند و در مقابل قدرت نظامی چین نیز ایستاده‌گی کند. فروش ۶۰ میلیارد دلار اسلحه به عربستان نیز در راستای کنترل بحران اقتصادی آمریکا به شیوهی میلیتاریزه کردن جهان صورت می‌گیرد. وقتی ما می‌گوییم فرق چندانی میان نئوکان‌ها (بوش) و دموکرات‌ها (اوباما) نیست، تحلیل‌مان ناظر به این شواهد است.

۳. کسانی ممکن است با علم کردن ساختار عقب‌ماندهی اقتصادی افغانستان و انکشاف نیم‌بند بورژوازی در این کشور در کنار موضع‌گیری ایده‌نولوژیک (اسلامی) طالبان ما را به سبب این اظهارنظر به ریشخند بگیرند. مهم نیست. طالبان اگر فرصت تثبیت سیاسی پیدا می‌کرد، به رژیم‌های مانند حکومت عربستان تبدیل می‌شد. تعجب نکنید!